



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۶ / اسفند / ۱۳۹۹

موضوع کلی: مفاهیم

موضوع جزئی: مفهوم شرط - تنبیهات: تنبیه اول - اشکال درباره التزام به سنخ الحکم مصادف با: ۱۲ رجب ۱۴۴۲

- بررسی پاسخ ششم (محقق اصفهانی) - پاسخ هفتم (بعض بزرگان) -

حق در مسئله

جلسه: ۸۹

سال دوازدهم

« الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین »

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم پاسخ‌هایی که به اشکال مربوط به التزام به سنخ الحکم داده شده تا اینجا همه به نوعی مبتلا به اشکال است. محقق اصفهانی ابتدائاً و ضمن بیان دو احتمال درباره معنای سنخ الحکم، هر دو را ابطال می‌کند و ناصحیح می‌داند، یعنی یکی را می‌گوید: اساساً معقول نیست و دیگری را می‌فرماید هر چند معقول و صحیح است اما در ما نحن فیه فایده‌ای بر آن مترتب نمی‌شود. آنگاه فرمودند: منظور از حکم در باب مفهوم شخص الحکم است، لکن تارة شخص الحکم بما هو شخص مورد نظر است که قطعاً با انتفاء شرط منتفی است و تردیدی در انتفاء آن وجود ندارد تا بخواهیم بحث کنیم از وجود یا عدمش و اخیری منظور حکم بما هو حکم، شخص الحکم بما هو حکم، شخص الوجوب بما هو وجوب، یعنی وجوب با قطع نظر از تشخصات و لوازم. آنگاه نتیجه گرفتند که در باب جمله شرطیه سخن در انتفاء این حکم است، سخن در انتفاء حکم، یعنی وجوب بما هو وجوب، زیرا آنچه که معلق بر شرط شده، این معنا از حکم است. شخص حکم بما هو شخص معلق بر شرط نشده، آنچه که در قضیه شرطیه معلق شده این قسم و حیث از شخص الحکم است.

بررسی پاسخ ششم (محقق اصفهانی)

به نظر می‌رسد کلام محقق اصفهانی نیز محل تأمل و اشکال است. دو اشکال به سخنان ایشان می‌توان وارد کرد: اولاً: ایشان می‌فرماید: شخص الحکم و منظور از شخص الحکم را نیز حکم با قطع نظر از لوازم و تشخصات معرفی می‌کند، این دو با هم تهافت دارد. از یک طرف شخص حکم یعنی حکم با ملاحظه لوازم و تشخصات، زیرا شخص بودن و تشخص صرفاً با این ملاحظه و این حیثیت معنا پیدا می‌کند. از یک طرف ایشان می‌گویند آنچه که معلق بر شرط شده، حکم است بدون این تشخصات و لوازم، این یعنی اینکه دیگر شخص الحکم معلق نشده، تهافت از این جهت است که ایشان می‌گویند: شخص الحکم یعنی این وجوبی که در این قضیه توسط متکلم انشاء شده، این یک وجوب خاص است، خاص بودن و تشخصش به ملاحظه انشاء توسط این شخص و تعلیقش بر آن شرط معنا پیدا کرده و الا بدون ملاحظه انشاء در این قضیه و از ناحیه این متکلم اصلاً نمی‌توانیم به آن اطلاق کنیم شخص الحکم را، آن وقت بگوییم منظور از شخص الحکم یعنی همین حکمی که متکلم انشاء کرده و با توجه به آن خصوصیاتش شده شخص الحکم، ما این خصوصیات و لوازم و تشخصات را از آن جدا کنیم و آن را در نظر نگیریم.

بالاخره اگر این وجوب شخصی باشد و به همین جهت به آن می‌گوییم شخص الحکم، این حتما باید با آن ملاحظه لوازم و تشخصات باشد و اگر آن لوازم و تشخصات را از آن جدا کنیم دیگر شخص الحکم نیست، بحث در اصطلاح نیست، شخص الحکم در مقابل سنخ الحکم معنایش این است. حال چطور ایشان می‌فرماید که ما آنچه در باب مفهوم داریم و بحث می‌کنیم که آیا این حکم با انتفاء شرط منتفی می‌شود یا خیر، عبارت است از شخص الحکم با قطع نظر از این تشخصات و لوازم. این مطلبی است که به نظر می‌رسد قابل قبول نیست.

ثانیا: سلمنا این معنا برای شخص الحکم صحیح باشد و ما اساسا بتوانیم چنین چیزی را تصویر کنیم. یعنی شخص الحکم یا شخص الوجوب بما هو شخص قابل تصویر باشد در مقابل شخص الحکم بما هو حکم، لکن این بیان و کلام ایشان در صورتی تمام است که نتوانیم یک معنای معقولی برای سنخ الحکم ارائه کنیم. ایشان بر اساس اینکه سنخ الحکم معنای معقول و محصلی ندارد، رفتند سراغ شخص الحکم و دو ملاحظه برای شخص الحکم تصویر کردند. حال اگر گفتیم سنخ الحکم معنا دارد، چنانچه در پاسخ‌هایی که آقایان دادند، همه تلاششان بر این محور استوار بود یا پاسخی که ما عرض می‌کنیم، بالاخره اگر بتوانیم یک معنای قابل قبولی برای سنخ الحکم ارائه دهیم قهرا دیگر مشکلی در اینکه بخواهیم از این طریق پاسخ به آن اشکال بدهیم وجود ندارد، به عبارت دیگر نهایت سخن محقق اصفهانی این است که یک راه برای پاسخ به اشکال التزام به سنخ الحکم است، و آن اینکه اصلا سنخ الحکم نداریم و این معنا از شخص الحکم معلق شده بر شرط و شرط انحصاری است. یعنی آن حکم تنها و تنها معلق بر این شرط شده. این معنایش این نیست که تنها راه همین است، معنایش این نیست که فرمایش محقق اصفهانی متعین است و باید فقط از این راه پاسخ بدهیم، اگر ما برای سنخ الحکم معنایی تصویر کردیم و گفتیم آن معنا معلق شده بر شرط و انحصار را از آن استفاده کردیم، آن وقت چه محذور دیگری وجود دارد؟ چه دلیلی وجود دارد که بگوییم فقط آن راه محقق اصفهانی متعین است؟ اینکه ایشان فقط از آن راه می‌خواهد مسئله را حل کند و راه خودش را متعین می‌داند، احتیاج به دلیل دارد که به چه دلیل این متعین باشد؟ پس نتیجه اینکه اگر ما سنخ الحکم را قبول کردیم و گفتیم آن انحصاری که باید در باب مفهوم شرط ثابت شود با سنخ الحکم و تعلیق آن بر شرط نیز سازگار است، دیگر بیان ایشان نمی‌تواند مطلب را اثبات کند، زیرا دلیلی بر تعین آن راه وجود ندارد، لذا مجموعا به نظر می‌رسد که فرمایش محقق اصفهانی نیز نمی‌تواند مطلب را حل کند.

پاسخ هفتم (بعضی از بزرگان)

این راه را بعضی از بزرگان ارائه دادند و البته نزدیک به همان راهی است که امام خمینی بیان کردند و یک تفاوت جزئی هم با آن دارد. اساس این پاسخ بر اطلاق مقامی است که در باب جمله شرطیه و استفاده انحصار از جمله شرطیه ذکر کردیم. ما گفتیم مفهوم شرط از طریق اطلاق مقامی قابل استفاده است، زیرا اطلاق جزاء و اطلاق شرط و اطلاق ادات شرط، تبادر و انصراف همه مبتلا به اشکال است، گفتیم علیت منحصره و مفهوم را نمی‌توانیم با هیچ یک از آن طرق و راهها استفاده کنیم، اما از راه اطلاق مقامی قابل استفاده است، لذا ما ملتزم شدیم به مفهوم شرط که از طریق اطلاق مقامی استفاده می‌شود.

معنای اطلاق مقامی که در آن بحث مستند اثبات مفهوم شرط قرار گرفت این بود که درست است به اطلاق لفظی جمله شرطیه نمی‌توانیم تمسک کنیم، ولی عرف از این جمله و قضیه این را استفاده می‌کند که آنچه دخیل در ترتب جزاء است همین شرط است

و لیس الا و به همین دلیل گفتیم اگر شرط منتفی شد، عرف این را می‌فهمد که پس جزاء نیز منتفی است. بر همان اساس در ما نحن فیه نیز می‌توانیم به این اشکال پاسخ دهیم.

اشکال چه بود؟ اشکال این بود که در جمله شرطیه اگر بخواهیم بگوییم شخص الحکم مجعول است، دیگر نوبت به بحث و نزاع در انتفاء الحکم عند انتفاء شرط نمی‌رسد، زیرا این اصلا محل نزاع نیست، همه اتفاق دارند، هم قائلان به مفهوم شرط و هم منکرین مفهوم شرط، که با انتفاء شرط، شخص الحکم یعنی همان حکمی که متکلم انشاء کرده و معلق بر شرط کرده، یعنی حکم ناشی از این شرط حتما با انتفاء شرط منتفی می‌شود اینکه محل بحث نیست. اگر هم بگوییم منظور سنخ الحکم است مشکل این است که اساسا سنخ الحکم جعل نشده بود تا بخواهیم بحث کنیم از انتفاء آن هنگام انتفاء شرط.

در پاسخ‌هایی که ملاحظه فرمودید، (به غیر از پاسخ محقق اصفهانی) تلاش شد به نوعی حکمی که در منطوق قضیه شرطیه ذکر شده و معلق بر شرط گردیده را به نوعی تصویر کنند که از حالت شخص بودن خارج شود، یک معنای عمومی تر و کلی تر پیدا کند که سنخ الحکم در باب مفهوم معنا پیدا کند، یعنی این نزاع که آیا عند انتفاء شرط آن حکم کلی منتفی می‌شود یا خیر، معنا پیدا کند. به نوعی خواستند یک نحوه کلیت و عمومیت را برای حکم مجعول در منطوق قضیه شرطیه تصویر کنند. اشکالات آن پاسخ‌ها را هم ملاحظه کردید.

اما بنابر اطلاق مقامی دیگر نیازی به این بحث‌ها نیست. زیرا طبق این مبنا خود اطلاق مقامی این مسئله را اثبات می‌کند. اگر می‌گوییم از نظر عرفی مفهوم از این جمله به دست می‌آید و این به خاطر اطلاق مقامی است، حاکی از این است که متکلم اگر حکمش را منوط به شرط کرده، در مقام بیان شرط برای سنخ الحکم بوده، یعنی چون تنها همین شرط را بیان کرده و شرط دیگری هم در کنار آن بیان نکرده، این اطلاق، (نه اطلاق لفظی شرط و یا ادات شرط یا جزاء) اقتضاء می‌کند که آن شرط برای سنخ الحکم ذکر شده باشد و تنها عامل مؤثر در کلی این حکم باشد و این برگرفته از اطلاق مقامی است.^۱

حق در مسئله

اینکه عرض کردیم این راه به نوعی نزدیک است به آنچه که امام خمینی فرمودند از این جهت است که امام خمینی نیز فرمودند که به حسب ظاهر جمله شرطیه، هیئت معلق بر شرط شده و این یک معنای جزئی دارد، لکن عرف و عقلاء این را استنباط می‌کنند که این قید و شرط رجوع به ماده می‌کند و کمال تناسب و ارتباط بین قید و ماده وجود دارد. لذا گفتند این کاشف از این است که اگر شرط منتفی شود آن ماده که یک معنای کلی و اسمی دارد منتفی می‌شود. در این پاسخ هم با استناد به اینکه عرف از اطلاق مقامی (که متکلم سخنش را به آن نحو بیان کرده) این را می‌فهمد، یعنی عرف می‌فهمد که سنخ الحکم معلق بر شرط شده. لذا یک قرابتی بین این بیان و امام خمینی وجود دارد، بدون اینکه سخنی از رجوع قید به ماده شود تا اشکالی که به شیخ انصاری کردند پیش بیاید. ما اصلا کاری به ماده و هیئت نداریم، زیرا اساسا به لفظ استناد نمی‌کنیم، اینجا اطلاق مقامی چنین معنایی را می‌رساند، اطلاق مقامی کشف می‌کند که متکلم در مقام بیان شرط برای کلی حکم است، مطلق و جوب، نه فقط همین وجوبی که ناشی از مجعی زید است و خود متکلم الان این را انشاء کرده. بنابراین اگر بخواهیم به اطلاق مقامی استناد کنیم، دیگر ضرورتی ندارد به دنبال این

^۱ منتفی الاصول، ج ۳، ص ۲۴۱.

باشیم ببینیم آیا هیئت مثلا در معنای کلی استعمال شده یا جزیی؟ برویم در معنای هیئت و ماده جستجو کنیم و بخواهیم یک معنای کلی و عمومی را در آنجا تصویر کنیم، راه اطلاق مقامی که عرف در مواجهه با جمله شرطیه به آن اتکا می‌کند و استناد می‌کند راه خوبی است هم برای اثبات مفهوم و هم برای اینکه بفهمیم آنچه معلق بر شرط شده سنخ الحکم است و دیگر نیازی به آن مشکلات و مشقت‌ها باشد.

ما چون هم اصل آن مبنا را قبول کردیم، این سخن سخنی است که قابل قبول است و با این طریق نیازی به آن مسائل و راه‌هایی که بعضی دیگر از بزرگان طی کردند نخواهیم داشت.

بحث جلسه آینده

محقق خراسانی در باب وقف و عهد و یمین و قسم و امثال اینها مطلبی را فرمود که اینها از محل نزاع خارج هستند و ربطی به بحث ندارد؛ باید آن مطلب راه هم بررسی کنیم.

فضائل علی(ع) در منابع اهل سنت

درباره حضرت علی(ع) سخن گفتن و بیان مناقب و فضایل حضرت علی(ع) از حد من و امثال من خارج است.

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

واقعا حضرت علی(ع) دریایی از فضایل، اقیانوسی از مناقب و فهم و درک آن شخصیت از حد من و امثال من خارج است و ما از بیان آن عاجزیم؛ اما در این فرصت کوتاه یک اشاره‌ای می‌کنم به برخی از فضایل و مناقب حضرت علی(ع) که در منابع اهل سنت بیان شده است. این مطلب، مطلب مهمی است که اگر کسی چنین ویژگی‌ها و فضایی داشته باشد، الگوی نه تنها شیعیان، بلکه همه مسلمانان و بلکه هر انسانی با هر عقیده‌ای در این عالم است. برخی از کتاب‌ها به گوشه‌هایی از این مناقب و فضائل که در کتب معتبر اهل سنت بیان شده، پرداخته و این‌ها را جمع آوری کرده‌اند. من فقط یکی دوتا از این موارد را ذکر می‌کنم که معلوم باشد که حضرت علی(ع) نه تنها نزد شیعیان، بلکه نزد عالمان اهل سنت و پیروان اهل سنت چه جایگاهی دارد.

روایتی را خوارزمی(متوفای ۵۶۸) در مناقب نقل کرده است، کتابی که در باب مناقب و فضائل حضرت علی(ع) نوشته شده است. در این کتاب روایات و احادیثی که در این باره است جمع آوری کرده که اکثر یا تمام آنها را با ذکر سند آورده و طریق خود را به راویان حدیث بیان کرده است حدود ۴۱۶ حدیث نقل کرده. این‌ها اکثراً از زبان پیامبر(ص) در منابع اهل سنت آمده است.

رسول خدا می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ لِأَخِي عَلِيٍّ فَضَائِلَ لَا تُحْصَى كَثْرَةً فَمَنْ ذَكَرَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ مُقْرَأً بِهَا غُفِرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ؛ خداوند تبارک تعالی برای برادر من علی، فضائل غیر قابل شمارش قرار داده که اگر کسی یکی از آن فضائل را با اعتقاد و اعتراف بیان کند خداوند گناهان گذشته و آینده او را می‌بخشد،

وَمَنْ كَتَبَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ تَسْتَغْفِرُ لَهُ مَا بَقِيَ لِنَيْلِكَ الْكِتَابَةِ رَسْمٌ؛ و کسی که یکی از فضایل آن حضرت را بنویسد همواره تا زمانی که آن نوشته باقی است ملائکه برای او استغفار می‌کنند.

وَمَنْ اسْتَمَعَ إِلَيَّ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ كَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِي اكْتَسَبَهَا بِالِاسْتِمَاعِ؛ و کسی که یکی از فضایل حضرت علی(ع) را بشنود خداوند همه گناهانی که او از راه گوش انجام داده می‌بخشد.

وَمَنْ نَظَرَ إِلَى كِتَابَةِ فِي فَضَائِلِهِ كَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِي اِكْتَسَبَهَا بِالنَّظْرِ» و کسی که نگاه کند به نوشته ای از فضائل حضرت علی(ع) خداوند همه گناہانی که از راه چشم کرده می‌بخشد.

این روایت را البته جوینی در کتاب فرائد السمطین نیز بیان کرده که از عالمان اهل سنت و متوفای ۷۳۰ است؛ البته بعضی می‌گویند او شیعه بوده ولی مشهور این است که از عالمان اهل سنت است.

چطور ممکن است نقل فضائل کسی یا نوشتن فضائل او یا شنیدن فضائل او و دیدن نوشته‌ای درباره فضائلش این آثار را داشته باشد؟ یک معنای ابتدایی و بدوی و ظاهری از این حدیث این است که، کسی که فقط ببیند یا بشنود یا بگوید یا بنویسد، همه گناہانش بخشیده می‌شود حتی گناہان آینده نیز بخشیده می‌شود. معنای سطحی این است که کسی بیاید یک ورق بخواند یا بشنود و بعد برود دنبال کارش و دوباره همان روشی که در زندگی داشته را از سر بگیرد، قبلش گناه می‌کرده، بعدش هم گناه کند، اینها همه بخشیده می‌شود. این قطعاً منظور نیست. اینکه می‌گوید: «مقرا بها» اقرار به فضایل حضرت علی(ع) نه فقط اقرار لسانی و زبانی؛ این در واقع یعنی این فضایل را سعی کند در خودش پیاده کند، اگر کسی یک فضیلت از فضایل حضرت علی(ع) را در خودش پیاده کند یا به دنبال آن زمینه پیاده شدن آن فضایل را در خودش فراهم کند این قهراً گناہانش بخشیده می‌شود، این یک توبه عملی است، یک بازگشت عملی است و کسی که در این مسیر باشد دیگر به سوی گناه و رذائل نخواهد رفت. علی(ع) خورشیدی است که اگر کسی خودش را در پرتو نور و حرارت و گرمای او قرار دهد، قطعاً مسیر زندگی او عوض می‌شود. در روایتی دیگر بیهقی از پیامبر(ص) نقل می‌کند:

«مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ إِلَى نُوحٍ فِي تَقْوَاهِ وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَ إِلَى مُوسَى فِي عِبَادَتِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع)» کسی که دوست دارد به آدم در علمش، به نوح در تقوایش، به ابراهیم در حلمش و به موسی در عبادتش نظر کند، به حضرت علی(ع) نگاه کند. یعنی علی بن ابی طالب عصاره انبیاء است، عصاره کمالات انبیاء است، کمالات آدم و نوح و ابراهیم و موسی در او جمع شده. شخصیتی که عصاره انبیاء می‌باشد و کمالات انبیاء و برجسته‌ترین فضایل انبیاء در او تجلی پیدا کرده، اگر محبت نسبت به چنین شخصیتی و پیوند قلبی با چنین شخصیتی پیدا شود، حتماً روی زندگی انسان اثر می‌گذارد. محبت نه فقط به این است که بگویم دوست دارم و تمام شود برود پی کارش. محبت به معنای واقعی کلمه تأثیر در زندگی انسان می‌گذارد، پیروی ایجاد می‌کند، هم رنگی و تبعیت به دنبال دارد.

شما ببینید سر اینکه این همه فضایل برای حضرت علی(ع) نقل شده و بسیاری از این فضایل از زبان خود پیامبر(ص) نقل شده چیست؟ شما درباره هیچ یک از اصحاب پیامبر(ص) چنین فضایی از زبان پیامبر(ص) نمی‌بینید. در خود جوامع روایی اهل سنت نیز برای اصحاب پیامبر(ص) بعضاً فضایی نقل کردند، ولی آن فضایی که برای حضرت علی(ع) شمرده‌اند برای هیچ یک از سایر اصحاب پیامبر(ص) نقل نشده. یعنی این مورد اتفاق است که حضرت علی(ع) فضایی داشته و پیامبر(ص) برای او فضایی نقل کرده که این فضایل را به این نحو برای هیچ یک از اصحاب دیگر نقل نکرده است.

این یک نکته‌ای است که همه حتی اهل سنت به این اعتراف دارند و منکر این معنا نیستند. یک چنین شخصیتی در عالم اسلام باید الگو و مقتدای همه مسلمانان باشد. حضرت علی(ع) متعلق به همه است، علی بن ابی طالب متعلق به همه انسان‌ها است، حضرت علی(ع) الگوی عالی انسانی در همه اعصار و زمان‌ها است. امروزه بشر بیش از هر زمانی به این الگو نیازمند است. عظمت حضرت

علی(ع) چه آن وقتی که به عنوان حاکم بر مسند خلافت نشست و چه هنگامی که مظلومانه در طی سالها از این حق محروم شد، همیشه حفظ شد، بلندی روح و بزرگواری شخصیتی حضرت علی(ع)، اینکه نه در اوج قدرت دستش به ظلم آلوده شد و نه آن هنگامی که قدرت نداشت، خود را خوار و خفیف ندید. عظمت صلابت و اقتدار، اتکاء به خداوند متعال، درد عدالت داشتن، درد دین داشتن، دغدغه مصالح امت اسلامی داشتن، برجسته‌ترین اموری بود که حضرت علی(ع) در زندگی همواره مد نظر داشت. حضرت علی(ع) برای خودش زندگی نکرد، دنبال هوای نفس خودش نبود، هر جا که لازم بود بدون اینکه خودش و خواسته‌های خودش مد نظر باشد وارد عرصه شد و برای دفاع از حاکمیت اسلام و حاکمیت دینی برای اجرای عدالت از همه سرمایه‌های خودش گذشت. این شخصیت، این انسان که چه عرض کنم، روح الهی که در زمین تجسم و تجسد پیدا کرده، باید عروة الوثقی و وسیله اتصال انسان به عالم ملکوت باشد و راه قرب به حق تعالی راه استکمال، راه پیمودن مسیر حق، این است که چنین انسانی را الگو قرار دهیم. حضرت علی(ع) الگوی همه است، الگوی همه انسان‌ها است، به عنوان امام شیعیان مطرح می‌شود ولی شخصیتی است که تعلق به شیعیان بخصوصه ندارد، بلکه همه مسلمین و همه انسان‌ها باید از راه و روش او در این دنیا تبعیت کنند تا به سعادت و قرب به حق تعالی و کمالات انسانی دست پیدا کنند.

«والحمد لله رب العالمین»